

The Impact of Criminological Teachings on Criminal Responsibility with Emphasis on the School of Zemiology and Neurocriminology

1 Ali Aghapour: PhD Candidate in Criminal Law and Criminology, Aras International Branch, Islamic Azad University, Aras, Iran.

2 Abbas Mansourabadi*: Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Farabi College, University of Tehran, Qom, Iran Email: behmansour@ut.ac.ir (Corresponding Author)

3 Abbasali Akbari: Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

ABSTRACT

This article examines the impact of criminological teachings on criminal responsibility, focusing on the School of Zemiology and Neurocriminology. The School of Zemiology emphasizes ensuring social justice and seeks to move beyond the discourse of "crime" toward a theory that encompasses the study of serious harms resulting from political and social decisions. On the other hand, Neurocriminology, by analyzing the biological and neurological influences on criminal behavior, underscores the importance of scientific understanding of brain processes and genetics in determining criminal responsibility. The combination of these two approaches leads to a more comprehensive understanding of criminal responsibility. The present research is of a descriptive and causal type, conducted through a library-documentary method. The findings indicate that the teachings of the School of Zemiology are based on the acceptance of absolute criminal responsibility, meaning that punishment will be directed at the perpetrator of the crime without the need to establish a psychological element; in other words, criminal responsibility is presumed. Furthermore, the School of Zemiology advocates for the accountability of states and the adoption of criminal sanctions in response to state crimes and harms. On the other hand, the adoption of Article 91 of the Islamic Penal Code (2013), which is based on criminal maturity and the judiciary's approach to it, aligns with the teachings of Neurocriminology. The Neurocriminological approach highlights the necessity of considering para-legal interventions alongside legal interventions and points to the importance of scientific understanding of neurological and biological processes in determining criminal responsibility.

Keywords: *Criminology, Criminal Responsibility, Zemiology, Neurocriminology, Criminal Maturity.*

How to cite: Aghapour, A., Mansourabadi, A., & Akbari, A. (2024). The Impact of Criminological Teachings on Criminal Responsibility with Emphasis on the School of Zemiology and Neurocriminology. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(1), 35-50.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 April 2024

Revise Date: 21 May 2024

Accept Date: 01 June 2024

Publish Date: 19 June 2024



پژوهش‌ها و تطبیق‌فقه،

حقوق و سیاست

دستاوردهای آموزه‌های جرم‌شناسی بر مسئولیت کیفری با تأکید بر مکتب زمینولوژی و جرم‌شناسی عصب

۱. علی آقاپور: دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد بین‌المللی ارس، دانشگاه آزاد اسلامی، ارس، ایران

۳. عباس منصورآبادی*: دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. پست الکترونیک: behmansour@ut.ac.ir
(نویسنده مسئول)

۳. عباسعلی اکبری: استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

چکیده

در این مقاله، تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی بر مسئولیت کیفری با تمرکز بر مکتب زمینولوژی و جرم‌شناسی عصب مورد بررسی قرار گرفته است. مکتب زمینولوژی با تأکید بر تأمین عدالت اجتماعی، به دنبال خروج از گفتمان «جرم» و رفتن به سمت نظریه‌ای است که مطالعه آسیب‌های جدی ناشی از تصمیمات سیاسی و اجتماعی را در برگیرد. از سوی دیگر، جرم‌شناسی عصب با تحلیل تأثیرات زیستی و عصبی بر رفتارهای مجرمانه، به اهمیت شناخت علمی از فرآیندهای مغزی و ژنتیکی در تعیین مسئولیت کیفری پرداخته است. ترکیب این دو رویکرد، به درک جامع‌تری از مسئولیت کیفری منجر شده است. تحقیق حاضر از نوع مطالعات توصیفی و علی به صورت کتابخانه‌ای - اسنادی انجام می‌شود. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که دستاوردهای آموزه‌های مکتب زمینولوژی مبتنی بر پذیرش مسئولیت کیفری مطلق است، بدین معنا که بدون نیاز به احراز رکن روانی، کیفر متوجه مرتکب جرم خواهد شد و به عبارت دیگر مسئولیت کیفری مفروض تلقی می‌شود و همچنین مکتب زمینولوژی مبتنی بر امکان سنجی پاسخ گو کردن دولت‌ها و اتخاذ ضمانت اجرای کیفری در قبال جرایم و آسیب‌های دولتی است. از سوی دیگر تصویب ماده ۹۱ ق.م.ا.مبتنی بر رشد کیفری و رویکرد رویه قضایی نسبت به آن همسو با آموزه‌های جرم‌شناسی عصب است. رویکرد جرم‌شناسی عصب، ضرورت توجه به مداخلات پیراحقوقی در کنار مداخلات حقوقی را برجسته می‌کند و به اهمیت شناخت علمی از فرآیندهای عصبی و زیستی در تعیین مسئولیت کیفری اشاره دارد.
واژگان کلیدی: جرم‌شناسی، مسئولیت کیفری، زمینولوژی، جرم‌شناسی عصب، رشد کیفری.

آقاپور، علی، منصورآبادی، عباس، و اکبری، عباسعلی. (۱۴۰۳). دستاوردهای آموزه‌های جرم‌شناسی بر مسئولیت کیفری با تأکید بر مکتب زمینولوژی و جرم‌شناسی عصب. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۱۶(۱)، ۵۰-۳۵.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ اصلاح: ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۲ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۳۰ خرداد ۱۴۰۳



مسئولیت کیفری یکی از مفاهیم اساسی هر نظام حقوق کیفری است، چرا که بر پایه تعریفی که هر نظام از آن ارائه می‌دهد و با توجه به مصالح و منافع مورد نظر هر جامعه شرایط و نحوه تعقیب و مجازات شهروندان به سبب ارتکاب رفتار مخالف قانون کیفری تعیین می‌گردد و بدون تحقق شرایط مسئولیت کیفری تعقیب و مجازات متهم بی پایه و غیرقانونی است.

معیار مسئولیت کیفری بیش از پیش بر درون و ارزش روانی و رفتارشناسی تأکید می‌کند.^۱ به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت مهم‌ترین معیار جهت انتخاب عامل مسئول در حوزه حقوق کیفری عنصر سرزنش‌پذیری اخلاقی است. به همین خاطر است که در مسئولیت کیفری به شخصیت مجرم و قصد وی از ارتکاب عمل زیان‌بار جهت مسئولیت وی توجه شایانی می‌شود.^۲ با این مقدمه به تبیین دستاوردهای آموزه‌های جرم‌شناسی بر مسئولیت کیفری خواهیم پرداخت.

در دهه‌های اخیر، جرم‌شناسی به عنوان یک حوزه علمی پویا و چندوجهی، تحولات قابل توجهی را تجربه کرده است. این تحولات نه تنها در فهم ماهیت جرم و مجرم تأثیرگذار بوده‌اند، بلکه به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر نظام‌های حقوقی و اصول مسئولیت کیفری نیز اثرات عمیقی گذاشته‌اند. آموزه‌های جرم‌شناسی با بهره‌گیری از یافته‌های بین‌رشته‌ای، توانسته‌اند چشم‌انداز جدیدی برای تحلیل و برخورد با جرایم فراهم آورند.

یکی از رویکردهای نوین در جرم‌شناسی، مکتب زمبولوژی است که بر مفهوم آسیب اجتماعی شناسی تأکید دارد. از سوی دیگر، جرم‌شناسی عصب با بهره‌گیری از علوم زیستی و عصب‌شناسی، به بررسی تأثیرات زیستی و ژنتیکی بر رفتارهای مجرمانه می‌پردازد. این رویکرد با تحلیل ساختارهای مغزی و فرآیندهای عصبی، به دنبال شناسایی عواملی است که می‌توانند به تمایلات مجرمانه منجر شوند.

این دو رویکرد، یعنی زمبولوژی و جرم‌شناسی عصب، می‌توانند به درک جامع‌تری از مسئولیت کیفری منجر شود. این مقاله تلاش دارد تا با بررسی دستاوردهای آموزه‌های جرم‌شناسی در زمینه مسئولیت کیفری، نقش مکتب زمبولوژی و جرم‌شناسی عصب را در توسعه و تکامل این مفهوم مورد ارزیابی قرار دهد. از این رو، ابتدا به معرفی مفاهیم و اصول اساسی هر دو مکتب پرداخته و سپس به بررسی تأثیرات این آموزه‌ها بر مسئولیت کیفری خواهد پرداخت.

پیشینه پژوهش

پتفت (۱۴۰۱). در مقاله‌ای با عنوان «رشد و کمال عقل کودک در پرتو حقوق کیفری عصب‌شناختی؛ با نگاهی بر رویه قضایی آمریکا» به این نتیجه رسیده است که به موجب ماده ۹۱ ق.م.ا.شبهه در «رشد و کمال عقل» کودک موجب سقوط مجازات حد و قصاص می‌شود. در حقیقت، قانون‌گذار با بیان این مفهوم گام ارزنده‌ای در راستای تعالی مبانی حقوق کیفری اطفال و نوجوانان برداشته است؛ اما درعین حال، به سبب ابهام و نقص نظری، این موضوع با مناقشه فکری بسیاری میان علمای حقوق همراه است. چنانچه این مفهوم و ارتباط آن با عقل در حوزه مسئولیت کیفری به خوبی روشن نشود امکان برخورد سلیقه‌ای آن در دادرسی کیفری وجود خواهد داشت. یافته‌های این پژوهش علاوه بر

^۱. مسئولیت مدنی با برون‌گرایی نوعی بودن و عینیت خارجی، سعی در اثبات موجودیت خود دارد (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۴۹۸).

^۲. در حالی که در حوزه مسئولیت مدنی قصد مرتکب چندان اثری در مسئولیت وی نخواهد داشت، بلکه میزان مسئولیت مرتکب با توجه به میزان نتیجه و خسارت به عمل آمده از عمل وی تعیین خواهد شد.

اینکه تا حد قابل توجهی خلاءهای علمی را در این زمینه برطرف می‌سازد، دیدگاه و معیارهای مناسبی در رابطه با رشد عقلی کودک معارض با قانون به دادرس ارائه می‌دهد (Pateft, 2022).

حسینی و مصطفی پور (۱۳۹۶). با عنوان «جرم شناسی عصب»؛ رویکردی نوین در تحلیل جرایم خشونت آمیز اطفال و نوجوانان (با تأکید بر منحنی سن-جرم) مبتنی بر این است که با تمرکز بر حوزه‌های مطالعاتی «آسیب دیدگی عصبی»، «اختلال کم توجهی- بیش فعالی» و «شیمی مغز» به عنوان شاخه‌های سه گانه «فیزیولوژی عصب» به بررسی جرایم خشونت آمیز اطفال و نوجوانان پرداخته، موضوعی که در جرم شناسی معاصر تحت عنوان «جرم شناسی عصب» مشهور شده است. هرچند جرم شناسان زیستی در خصوص شیوه‌های ارتباط میان اختلال‌های عصبی با جرایم خشونت آمیز اطفال و نوجوانان اختلاف نظر دارند، اما اکثر آن‌ها بر این باورند که میزان اثرگذاری هر یک از حوزه‌های سه گانه فوق، کاملاً «نسبی» بوده و در تعامل با عوامل روانی و اجتماعی معنی پیدا می‌کند (Hosseini & Mostafapour, 2017).

نیازپور (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «حقوقی سازی یافته‌های جرم شناسانه در کتاب اول قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲» به این نتیجه رسیده است که جرم شناسی همواره بر حقوق کیفری تأثیرگذار بوده است. چنان که شماری از راهبردها و شیوه‌های پاسخ دهی به بزهکاری در اثر نظریه‌ها و آموزه‌های آن شکل گرفته و یا متحول شده اند. تعلیق اجرای کیفر، تعویق صدور حکم کیفری، آزادی مشروط و به طور کلی روش‌های فردی سازی پاسخ‌های عدالت کیفری از جمله شاخص‌ترین این تأثیرگذاری‌ها به شمار می‌روند. در پهنه حقوق کیفری ایران توجه به یافته‌های جرم شناسانه در فرایند تدوین مقررات کیفری تازه تصویب شده جدی‌تر از گذشته شده است. در این میان، کتاب اول قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ از اصلی‌ترین مصوبه‌های قانونگذار در این عرصه است که شماری از آموزه‌های نظری و کاربردی این شاخه را به رسمیت شناخته است (Niazpour, 2015).

مبانی نظری

هدف از طرح مبانی نظری پژوهش، بیان نظریه‌ها و مدل‌های علمی است که تحلیل داده‌های پژوهش مبتنی بر آن‌ها صورت می‌گیرد و به عنوان سنگ بنای پژوهش و معیار و محک ارزیابی آن در اختیار خواننده قرار می‌گیرد؛ از یک سو، قلمرو و دامنه پژوهش را محدود می‌سازد، و از سوی دیگر، چشم انداز پژوهشگر به موضوع و مسئله را نشان می‌دهد. افزون بر این، پژوهشگر می‌تواند نتایج پژوهش خود را در راستای نظریه‌ها یا مدل‌ها مورد نقد و ارزیابی قرار دهد و درستی فرضیه خود را اثبات کند. در این راستا، پژوهش حاضر بر پایه چند نظریه مهم جرم شناسی به شرح زیر انجام می‌شود: مکتب زمیولوژی (۱)، جرم شناسی عصب (۲).

۱. مکتب زمیولوژی

پس از آن که «جرم‌شناسی‌های انتقادی معاصر^۱» نظریه‌ها، دستاوردها، دورنماها و یافته‌های «جرم شناسی جریان اصلی^۲» را نادیده انگاشت و به نوعی این اقدام‌ها و تدابیری که توسط جرم شناسان وقت تحقیقی، مطرح شده بود را فاقد کارایی و اثر دانست و در نهایت به مردود دانستن آن‌ها اعتقاد داشت؛ در آغاز دوره نوین یعنی در آغاز هزاره سوم، رویکرد و دیدگاهی مطرح شد که نسبت به جرم شناسی‌های انتقادی پیشین، روزآمد و تازه‌تر به نظر می‌رسید؛ اما، نگرشی انتقادی‌تر و افراطی‌گراتر را نسبت دانش جرم شناسی پیشه ساخته است (Karamati Moaz, 2024).

1 . Contemporary Critical Criminologies.

2 . Mainstream Criminology.

پارادایم نو ظهور «زمیولوژی»^۱ نام خود را از واژه یونانی *zemia* به معنای آسیب وام گرفته است. در دهه‌های اخیر، جرم‌شناسان اعمال زیان باری را در جامعه بررسی کرده‌اند که توسط قوانین کیفری منع نشده‌اند، به عبارت دیگر، جرم‌شناسی آسیب اجتماعی محور رفتار مباح اما مضر را مورد مطالعه قرار می‌دهد (Karamati Moaz, 2024).

به عبارتی این رویکرد ادامه مسیر «جرم‌شناسی‌های انتقادی معاصر» مبتنی بر آموزه‌های «آسیب اجتماعی محور (زمیولوژی)» است و بیان می‌دارد، به واسطه محدود بودن عنوان جرم، تبعاً و طبیعتاً «جرم‌شناسی جریان اصلی» نیز نمی‌تواند به نحو شایسته و بایسته به مطالعه آسیب‌های اجتماعی بپردازد و در افسانه و افسون جرم، خود نیز مقهور و مغلوب می‌گردد. شاخصه بارز این دیدگاه، خروج از رویکرد قانونی به انگاره جرم و خسارت و توجه به مفاهیمی همچون آسیب در بستری فراتر از قوانین موضوعه می‌باشد.

زمیولوژی (آسیب اجتماعی شناسان)، به طور خلاصه معتقدند که جرم یک مفهوم مضیق است و بنابراین جرم‌شناسی، با توجه به عنوان و رسالت خود، نمی‌تواند به مطالعه انحراف‌ها و آسیب‌های اجتماعی دیگر که گاه آثار زیان‌بارتری از جرایم سنگین برای جامعه و مردم و بزه دیدگان و قربانیان خود دارند، بپردازد. زیرا چنین آسیب‌هایی هنوز وصف مجرمانه ندارند یا در طبقه جرایم مهم دسته بندی نشده‌اند، مانند جرایم زیست محیطی و آلودگی هوا، مرگ‌ها، جراحات و معلولیت‌های ناشی از حوادث جاده‌ای و محیط کار که تلفات انسانی و ضایعات اجتماعی - اقتصادی آن‌ها نسبت به قتل یا ضرب و جرح عادی بسیار بیش‌تر است (Najafi Abrandabadi, 2022).

به عبارتی در واقع زمیولوژی، در تلاش است تا با بسیاری از آسیب‌های جدی اجتماعی، فیزیولوژیکی، فیزیکی یا مالی آن مبارزه کند. آسیب‌هایی که باید بیشتر بدان‌ها توجه شود شامل حادثه در محل کار، کلاهبرداری در بیمه، تخلفات پزشکی در سلامت عمومی و... یکی از اهداف اصلی در این رشته تعریف کردن آن چیزی است که ما آن را آسیب اجتماعی گسترده می‌نامیم (Mirkhalili, 2023).

جایگزینی مفهوم آسیب با جرم می‌تواند پیامدهای بسیاری داشته باشد. از جمله آن که امکان ارائه تصویر درستی از واقعیت‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد؛ همچنین در نظر داشتن آسیب‌های گسترده منجر به تخصیص مسئولیت برای گروه‌های بیش‌تری از افراد و نهادها خواهد شد. همین مسئله به نوبه خود می‌تواند ایجادکننده چالش برای نهادهای قدرتمند در جامعه از جمله دولت‌ها باشد و اقدامات زیان‌بار آن‌ها را قابل تعقیب و رسیدگی بداند. علاوه بر اینکه رویکرد آسیب اجتماعی شناسی دایره محدود ضمانت اجرای کیفری را گسترش داده و بیش از آن که بر کیفرگذاری به عنوان واکنش به جرم تمرکز داشته باشد متوجه پاسخ به آسیب است؛ پاسخ‌های کیفری و غیرکیفری در پیش گرفتن رویکرد آسیب اجتماعی شناسی درباره بزه دیدگان نیز دارای پیامد است. از منظر این رویکرد نه تنها بزه دیدگان دارای اهمیت هستند بلکه لازم است فراتر از بزه دیدگان به قربانیان هرگونه صدمه اجتماعی نیز توجه داشت در نتیجه لازم است «قربانی شناسی» جایگزین «بزه دیده شناسی» گردد (Gholami, 2020).

ظهور جنبش زمیولوژیک که در راستای تأمین عدالت اجتماعی، به دنبال خروج از گفتمان «جرم» و رفتن به سمت نظریه‌ای است که مطالعه آسیب‌های جدی ناشی از تصمیمات سیاسی و اجتماعی را در برگیرد (Tan, 2011) را می‌توان نقطه عطف برای پژوهشگرانی دانست که می‌خواهند فراتر از مرزهای جرم‌شناسی جریان اصلی حرکت کرده و در خصوص آسیب‌هایی که خارج از گفتمان متعارف جرم، بزه و جرم‌شناسی قرار می‌گیرد پژوهش و بررسی نمایند (Bouk Lee & Kotze, 2022). از جمله اهداف این پژوهش‌ها آن است که ضمن تحلیل ساختارهای آسیب‌زا، رابطه ساختاری میان جرم و آسیب را مورد بازاندیشی قرار داده و در زمینه‌ای تجربی، کاربرد زمیا، آسیب اجتماعی و

1. Zemiology

جرم را بررسی نموده و در این راستا با نگرشی انتقادی به ماهیت ساختارهای آسیب‌زا، راهکارهای مبتنی بر اصلاح ساختار انگاره جرم را ارائه داده شود.

۲. جرم‌شناسی عصب

«جرم‌شناسی عصب»^۱ یکی از شاخه‌های نوین زیست‌شناسی جنایی است که به بررسی تأثیرات عوامل عصبی و زیستی بر رفتارهای جنایی می‌پردازد. این حوزه از جرم‌شناسی، از تکنیک‌ها و ابزارهای علوم عصبی و زیست‌شناسی بهره می‌برد تا ارتباط بین عملکرد مغز و رفتارهای جنایی را بررسی کند.

جرم‌شناسان عصب‌نگر بر این باوراند که مجموعه فزاینده‌ای از قلمروهای علم و دانش نشان می‌دهند که رفتار مجرمانه دارای بنیانی عصب‌شناختی است و این بنیان افزون بر جنبه‌های نظری، جنبه‌های عملی و کاربردی در حقوق جنایی و دادگستری جنایی نیز دارد. از دیدگاه نظری جرم‌شناسی عصب‌نگر می‌کوشد همه نظریه‌های جرم‌شناسی زیستی را با تبیین‌های عصب‌شناختی بازتعریف و یک پارچه سازی کند. این نظریه‌ها عبارت‌اند از «نظریه کروموزومی جرم»، «نظریه‌های سرشت رفتار مجرمانه و رشد نگر» که تبیین‌های عصب‌شناختی، آن‌ها را به هم پیوند می‌زنند (Raijian Asli, 2023).

تمرکز بر حوزه‌های مطالعاتی «آسیب دیدگی عصبی»، «اختلال کم‌توجهی - بیش‌فعالی» و «شیمی مغز» به عنوان شاخه‌های سه‌گانه‌ی «فیزیولوژی عصب» به بررسی جرایم خشونت‌آمیز می‌پردازد، موضوعی که در جرم‌شناسی معاصر تحت عنوان «جرم‌شناسی عصب» مشهور شده است. هرچند جرم‌شناسان زیستی در خصوص شیوه‌های ارتباط میان اختلال‌های عصبی با جرایم خشونت‌آمیز اختلاف نظر دارند، اما اکثر آن‌ها بر این باورند که میزان اثرگذاری هر یک از حوزه‌های سه‌گانه‌ی فوق، کاملاً «نسبی» بوده و در تعامل با عوامل روانی و اجتماعی معنی پیدا می‌کنند (Hosseini & Mostafapour, 2017).

جرم‌شناسی عصب پیشنهاد نمی‌کند که مطالعه علل رفتار مجرمانه باید تنها به عوامل عصبی زیستی منحصر شود. بلکه جرم‌شناسی عصب استدلال می‌کند که جرم تنها با نگاهی به جنبه‌های اجتماعی و محیطی قابل تبیین و بررسی علمی نمی‌تواند باشد و عوامل نوروبیولوژیک نقش معناداری در علل و پیشگیری از رفتار مجرمانه دارد. بنابراین، به منظور درک و مطالعه کامل جرم به عنوان یک پدیده مجرمانه، عوامل عصبی - زیستی و نقش آن‌ها در این فرآیندها نیز می‌بایست در کنار عوامل اجتماعی و محیطی مورد مطالعه قرار بگیرند (Berryessa & Raine, 2017).

بنابراین جرم‌شناسی عصب با ترکیب دانش‌های زیستی و علوم جنایی، افق‌های جدیدی را برای فهم و کنترل رفتارهای جنایی گشوده است. این رشته می‌تواند به توسعه راهکارهای جدید و مؤثرتر برای پیشگیری و مقابله با جرم و جنایت کمک کند.

یافته‌ها

۱. دستاورد‌های آموزه‌های مکتب زیبولوژی بر مسئولیت کیفری

مسئولیت کیفری به عنوان یکی از مباحث مهم و پایه‌ای در حقوق کیفری عمومی، همواره مورد توجه حقوقدانان و جرم‌شناسان بوده است. این مفهوم، که بیانگر الزام افراد به پاسخگویی در برابر اعمال مجرمانه خود است، در طول تاریخ تحولات بسیاری را تجربه کرده و با دیدگاه‌ها

^۱ . Neuro Criminology

و نظریات متعددی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. یکی از مکاتب فکری که در سال‌های اخیر توجه بسیاری را به خود جلب کرده و تأثیرات قابل توجهی بر مفهوم مسئولیت کیفری داشته است، مکتب زمبولوژی است.

مکتب زمبولوژی، با تمرکز بر مطالعه و تحلیل جامع جنبه‌های مختلف جرم و آسیب، تلاش می‌کند تا نگاهی چند بعدی و دقیق‌تر به پدیده‌های مجرمانه و عوامل مؤثر بر آن‌ها ارائه دهد. این مکتب با بررسی عمیق‌تر انگیزه‌ها، شرایط اجتماعی و زیستی افراد، تلاش می‌کند تا فهمی کامل‌تر و دقیق‌تر از ماهیت و علل وقوع جرم به دست آورد و به تبع آن، راهکارهای مناسبی برای پیشگیری و کنترل جرایم ارائه دهد. در این قسمت، به بررسی دستاوردهای آموزه‌های مکتب زمبولوژی بر مفهوم مسئولیت کیفری خواهیم پرداخت.

۱-۱. پذیرش مسئولیت کیفری مطلق

مکتب زمبولوژی رویکرد مطالعاتی حقوق کیفری و سیاست جنایی بسیاری از کشورها را متحول ساخته است، یکی از محورهای عمده‌ی این تحول پیش بینی «جرایم مادی صرف» و «مسئولیت کیفری مطلق» در برخی از نظام‌های حقوقی از جمله انگلستان و آمریکا است (Mahmoudi Janki & Yazdanshenas, 2023).

عدول از مسئولیت کیفری مبتنی بر تقصیر که به طور مبنایی بر قابلیت سرزنش مرتکب به خاطر رفتار ارتكابی مبتنی است، موجب شکل گیری جرایم با مسئولیت مطلق شد که در هر حال و با هر توجیهی، با نظریه کیفری مبتنی بر تقصیر که پایه و اساس حقوق کیفری سنتی را تشکیل می‌دهد ناسازگار است (Mahmoudi Janki & Yazdanshenas, 2023). البته اصطلاح «مسئولیت کیفری بدون تقصیر»^۱ را نیز به کار برده شده است که این عنوان کلی بوده و جرایمی مانند جرایم مادی صرف، مسئولیت ناشی از فعل غیر و مسئولیت کیفری مطلق را در بر می‌گیرد.^۲

حقوق کیفری و سیاست جنایی ایران هم تحت تأثیر این آموزه‌ها تا حدودی متحول گردیده و در راستای حمایت از بزه دیدگان بالقوه و بالفعل آسیب‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مقرراتی وضع گردیده است.^۳

^۱ امروزه در بسیاری از موارد در جرائم زیست محیطی، مسئولیت اعم از حقوقی و کیفری بدون نیاز به احراز تقصیر و رکن روانی بر مرتکب بار می‌گردد. مسئولیت بدون تقصیر که به اشکال مختلفی در ادبیات حقوقی منعکس گردیده است، به نادیده گرفتن و یا مفروض قلمداد نمودن تقصیر و رکن روانی اشاره داشته و با قابلیت سرزنش پذیری مرتکب ارتباط دارد. اگرچه اصل برائت اقتضا دارد تا رکن روانی جرم نیز همانند ارکان دیگر جرم، اثبات گردد، لیکن در جرائم در جرائم زیست محیطی، با توجه به اهمیت این جرائم و خسارات غیر قابل جبران در این زمینه پس از ارتکاب جرم و به دلیل افزایش ریسک ارتکاب جرم، باعث افزایش نظارت‌ها و به نوعی افزایش بازدارندگی خواهد بود و با اصول پذیرفته شده در حقوق محیط زیست همانند اصل احتیاط، اصل پیشگیری، اصل پرداخت توسط آلوده ساز و اصل جبران خسارت هماهنگ است (میرخلیلی و سالاری فر، ۱۳۹۶: ۱۶۱).

^۲ در حقیقت، مسئولیت کیفری بدون تقصیر شیوه‌ای جدید و گسترده حقوق کیفری است که قاعداً برای تبیین ماهیت جرائم یا شیوه‌ای از تعیین و تحمل مسئولیت کیفری به کار می‌رود که متأثر از آن‌ها بار اثباتی مقامات تعقیب آسان‌تر و متضمن نوعی انحراف از شیوه‌ی معمول در سایر جرائم یا مسئولیت کیفری تقصیری است. بنابراین، این شیوه‌ی استثنایی تحمیل مسئولیت کیفری در ساختار مفهوم محدود و حداقلی خود در موقعیت‌های مختلف به گونه‌های مختلفی ادراک و تفسیر شده است و دارای کاربردهای مختلفی است. بر همین اساس، از آن به عنوان یک اصطلاح نسبی یاد می‌شود (مهرپرور و پایدارفرد، ۱۴۰۲: ۲۹).

^۳ قانون تقویت و توسعه استاندارد مصوب ۱۳۹۶ با هدف کاهش آسیب‌های اجتماعی و جبران خسارت ناشی از مصرف کالاها و خدمات معیوب که به تصویب رسیده است. هدف دیگر این قانون مطابق ماده ۳ اطمینان بخشی از تولید ارائه، واردات و صادرات کالاها و خدمات مطابق با سیاست‌های کلی سلامت می‌باشد. برابر مقررات ماده ۴۴ این

مقصود از مسئولیت کیفری مطلق به معنای نداشتن رکن روانی نیست، بلکه بدین معنا است که بدون نیاز به احراز آن، کیفر متوجه مرتکب جرم خواهد بود و به عبارت دیگر مسئولیت کیفری مفروض است (حسنی، ۱۴۰۰: ۶۶). همچنین منظور از «مسئولیت کیفری مطلق»^۱ عدم ضرورت «اثبات تقصیر متهم»^۲ حداقل نسبت به قسمتی از «رکن مادی جرم»^۳ ارتكابی است. پیچیدگی فعالیت‌های اقتصادی در جامعه نوین و گستردگی آن‌ها به گونه‌ای است که با توسل به شیوه سنتی و اخلاقی نمی‌توان در برابر خطرات و زیان‌های گسترده و اساسی آن‌ها منافع و مصالح عمومی را تأمین نموده چرا که احراز رکن روانی جرم به سبب فعالیت‌های یاد شده امری غیرممکن یا بسیار دشوار است و با توسل به رویکرد مسئولیت کیفری مطلق بهتر و موثرتر می‌توان فعالان رفتارهای خطرناک را به رعایت قوانین و مقررات و در نتیجه حفظ حقوق عامه وادار و ترغیب نمود. موضوعاتی مانند سلامت و دارو و مواد و داروهای خطرناک چنین ویژگی‌هایی داشته و اعمال دکترین جدید را توجیه می‌کنند.

بنابراین مکتب زمیولوژی دیدگاه‌های سنتی در مورد مسئولیت کیفری که عمدتاً بر مبنای اختیار و اراده فردی استوار هستند را به چالش می‌کشد. زمیولوژی معتقد است که این دیدگاه‌ها نمی‌توانند به درستی پیچیدگی‌ها و دینامیک‌های اجتماعی موثر بر رفتارهای مجرمانه را منعکس کنند، از این رو نظریه‌ی مسئولیت کیفری مطلق مبتنی بر نظریه مسئولیت ناشی از آسیب اجتماعی و مکتب زمیولوژی مطرح شده است.

۱-۲. پذیرش مسئولیت کیفری دولت

مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی یکی از موضوع‌های مهم حقوق کیفری عمومی است و به خاطر ضرورت‌های زندگی امروزی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در بیشتر نظام حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته و بایستی بر اساس دیدگاه‌های موافق با پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ارایه شده است^۴، برای تحمیل مسئولیت کیفری به آن‌ها چاره جویی کرد و راه مقابله با بزهکاری این گروه را هموار ساخت (Mansourabadi, 2023).

دشواری شناسایی مسئولیت کیفری با توجه به ماهیت رفتارها و مرتکبان آن‌ها یکی از خصیصه‌های بارز رفتارهای منتهی به مخاطرات گسترده ارتکاب این رفتارها غالباً و اکثراً از جانب اشخاص حقوقی است (Shams Natari & Shahriari, 2015)، با عنایت به نتایج زیان بار و بزه دیدگان گسترده جرایم دولت‌ها و توجه به این نکته که دولت‌ها خود مهم‌ترین مرتکب جرایم به ویژه در عرصه زیست محیطی هستند^۵ و

قانون هرگاه ارتکاب یکی از جرایم و تخلفات پیش بینی شده در این قانون موجب بیماری آسیب جسمانی یا روحی یا منجر به مرگ گردد، مرتکب حسب نتیجه حاصله به مجازات محکوم خواهد شد. علاوه بر این در ماده ۴۳ این قانون، قانونگذار به رئیس سازمان استاندارد این اختیار را داده است تا چنانچه تأخیر در اقدام بیم ایراد خسارت و زیان جانی و مالی را موجب شود موقتاً توزیع و فروش کالا را توقیف کند و به منظور جلوگیری از ادامه تولید فراورده‌های غیراستاندارد ابزارها ماشین آلات و وسایل تولیدی را لاک و مهر کند.

1. Strict Liability

2. Mens Rea=Fault element.

3. Actus Reus.

۴. برای اطلاع بیشتر از دیدگاه‌ها ر.ک به منصورآبادی، عباس؛ حقوق جزای عمومی ۲، چاپ سوم، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۴۰۲، صص ۱۱۷-۱۲۰.

۵. جرم دولتی زیست محیطی شامل رفتارهای زیان بار و مخرب دولت در قلمرو محیط زیست و مغایر با حق‌های طبیعی شهروندان مانند: حق برخورداری از محیط زیست سالم، بهداشت و سلامت است. این رفتارها ممکن است متضمن آسیب‌های جدی محسوس و نامحسوس به محیط زیست باشد. مهم‌ترین چالش جرم دولتی عدم شناسایی آن در قوانین موضوعه است (شیری، ۱۴۰۲: ۲۳۷).

از طرفی خود دولت‌ها متولی سیاست جنایی هستند، لذا اقدامی در جهت کیفردهی رفتارهای ناقص زیست محیطی انجام نمی‌دهند^۱، مصداق این موضوع در سیاست جنایی تقنینی ایران در تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که مقرر شده «مجازات موضوع این ماده، در مورد اشخاص حقوقی دولتی و یا عمومی غیر دولتی در مواردی که اعمال حاکمیت می‌کنند، اعمال نمی‌شود»^۲ (Karamati Moaz, 2024).

با این وجود با توجه به تبصره ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌توان گفت صرفاً عدم امکان تحمیل مجازات‌های مذکور در تبصره ماده ۲۰ قانون مذکور نسبت به اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی غیر دولتی، به معنای عدم امکان محاکمه کیفری، شمول مسئولیت کیفری نسبت به آن‌ها و تحمیل انواع دیگر پاسخ‌ها نسبت به آن‌ها صرف نظر از مجازات نیست. بر این اساس می‌توان گفت اگرچه در تبصره مذکور امکان اعمال مجازات منتفی شده است اما این حکم به معنای عدم شناخت امکان ارتکاب جرم توسط اشخاص حقوقی دولتی و یا عمومی غیردولتی و سایر پیامدهای ناشی از آن یعنی محاکمه کیفری احراز مسئولیت کیفری و تحمیل پاسخ‌های فراتر از مجازات از جمله الزام به تغییر و اصلاح سیاست‌ها و رویه‌ها، الزام به پذیرش مسئولیت اجتماعی رعایت استانداردها و موازین، تغییر مدیریت و فرایندهای نظارتی، اعلام ندامت و تقاضای عفو و بخشش، جبران خسارت و ... نیست (Gholami, 2020).

برای برون رفت از این معضل راهکار مقرون به صواب تأیید ماهیت مستقل شخص حقوقی و احراز مسئولیت کیفری آن، فارغ از مسئولیت فردی است. این رویکرد سبب می‌شود در حالتی که شخص حقوقی از ساختاری غیرمتمرکز و پیچیده برخوردار است چندان که نتوان شخصی را شناسایی کرد که واجد مسئولیت کامل باشد، قادر به گریز از مسئولیت کیفری نباشد (Shams Natari & Shahriari, 2015)، از این رو، توسعه معیارها و شاخص‌های تعریف جرم و عبور از تعاریف رسمی مبتنی بر مکتب زیبولوژی^۳ و توجه به مسائل مهم حقوق بشر، عدالت زیست محیطی در این زمینه ضروری است.

۲. احراز رشد کیفری مبتنی بر جرم شناسی عصب

رشد کیفری به معنی رسیدن فرد به مرحله‌ای از تکامل عاطفی است که امکان پاسخ‌گویی کامل و مناسب را در قبال عملکرد نقض قوانین کیفری دارد. از مرحله تکاملی مزبور در ماده ۹۱ ق.م.ا تحت عنوان کمال عقل یاد شده است (Moazen Zadehan, 2016). احراز رشد

۱. عمده جرایم زیست محیطی توسط دولت‌ها و شرکت‌های قدرتمند ارتکاب می‌یابند. حمایت کیفری همه جانبه زمانی انجام می‌شود که دولت نیز دارای مسئولیت کیفری باشد. از یک سو دولت مهم‌ترین مخرب و آلوده کنندگان زیست محیطی است و از سوی دیگر دولت خود مسئول نظام جرم‌انگاری است، طبیعی است که در این حالت دولت رفتارهای ناشایست خود را جرم تلقی نکند. در خصوص مسئولیت کیفری دولت در جرایم زیست محیطی چالش‌های متعددی وجود دارد که باعث مصون ماندن دولت از تعقیب می‌شود. به ویژه این که دولت حسابگر خوبی است و با در نظر گرفتن هزینه‌ها و سودهای ناشی از ارتکاب جرم به این جرایم روی می‌آورد (میرکمالی و حاجی‌وند، ۱۳۹۸: ۶۹۵-۶۹۶).

۲. لازم به ذکر است که اسناد اروپایی حفاظت و حمایت از محیط زیست معمولاً سعی در تعریف جرایم زیست محیطی به مصداق داشته‌اند. اما نوعاً رویکرد و نوع نگاه آن‌ها در تبیین مصادیق، در راستای جهت‌گیری جرم‌شناسانه و رویکرد زیبولوژی که به بزهکاری‌های زیست محیطی دارند، است.

۳. برای اولین بار نقش دولت در ارتکاب جرایم زیست محیطی مورد توجه زیبولوژیست‌هایی مانند: تامبس و هیلارد [قرار گرفت: «آن‌ها پیشنهاد کردند Zemiology را جایگزین Criminology Social Harm کنیم یا Torts را به جای Crimes قرار داده و مطالعه کنیم»، رفته رفته این مباحث مورد توجه جرم‌شناسی سبز نیز قرار گرفته است. تمرکز بیش از اندازه جرم‌شناسی سبز بر مفهوم آسیب آن را به آسیب‌شناسی اجتماعی یا زیبولوژی نزدیک می‌کند و از مفهوم سرزنش‌پذیری و قصد مجرمانه به معنای یک موضوع حقوق کیفری متمایز می‌گرداند (شیری، ۱۴۰۲: ۲۳۷).

کیفری، به معنای ارزیابی توانایی‌های شناختی، عاطفی و رفتاری افراد برای پاسخ‌گویی به اعمال مجرمانه خود، یکی از موضوعات مهم در حقوق کیفری عمومی و جرم‌شناسی است.

۱-۲. تصویب ماده ۹۱ ق.م.ق ۹۱ مبتنی بر رشد کیفری و جرم‌شناسی عصب

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ یکی از مهم‌ترین قوانین در ایران است که تغییرات و تحولات زیادی را در زمینه حقوق کیفری به همراه داشته است. یکی از موضوعات اساسی در این قانون، مفهوم رشد کیفری و تعیین سن مسئولیت کیفری است.

جرم‌شناسی عصب، که از جدیدترین و پیشرفته‌ترین شاخه‌های جرم‌شناسی به‌شمار می‌رود، به بررسی و تحلیل فرآیندهای عصبی و شناختی مرتبط با رفتارهای مجرمانه می‌پردازد. احراز رشد کیفری مبتنی بر جرم‌شناسی عصب شامل ارزیابی‌هایی است که با استفاده از داده‌ها و یافته‌های علوم عصبی انجام می‌شود. مطالعات تصویربرداری عصبی نشان داده است که همه جوانب آناتومیک و فیزیولوژیک مغز کودکان، در سنین نوجوانی، در فرایند رشد قرار دارد. بنا بر یافته‌های این علم، مغز افراد حداقل تا سن ۱۸ سالگی به رشد کامل جسمی و کارکردی خود نخواهد رسید.

مجازات از گذر مفهوم‌های تقصیر، سرزنش‌پذیری و مسئولیت با عصب‌شناسی پیوند می‌خورد، ناهنجاری‌های عصب‌شناختی از دوران کودکی برخی از افراد را در آستانه یک زندگی مجرمانه و خشونت‌بار قرار می‌دهند، از این رو به باور جرم‌شناسان عصب، بزهاران نسبت به قرار گرفتن در معرض این عامل‌های زودرس خطرزای خشونت، مسئول نیستند و اگر بنا باشد که نسبت به رفتارشان مسئول شناخته شوند به این پرسش باید پاسخ داد که تا چه اندازه مسئولیت کیفری دارند؟ (Raijian Asli, 2023).

یافته‌های سایر علوم مانند: علوم تربیتی، عصب روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی مدرن نیز نشان می‌دهد که کودکان از جوانب مختلفی با بزرگسالان تفاوتی آشکار دارند که از جمله آنان تفاوت در میزان رشد قوه شناختی است. قوانین کشورها نیز با اتکا بر این یافته‌ها و مبتنی بر قواعد کلی اسناد بین‌المللی حقوق و تکلیف متمایزی را برای افراد زیر ۱۸ سال تعیین کرده‌اند (Najafi Abrandabadi, 2011). در ارتباط با دلایل عصب‌شناختی باید گفت که در حوزه آناتومی مغز، در کنار عدم تکامل قشر جلوپیشانی مغز در دوره نوجوانی که مسئول فعالیت‌های بی‌شماری مثل تعقل می‌باشد؛ از یک سو، تکیه افراطی نوجوانان به عملکرد بادامه مغز که منجر به واکنش‌های احساسی می‌شود و از سوی دیگر، دگرگونی بخش‌های هیپوکامپوس و جسم پینه‌ای در سال‌های نوجوانی که وظیفه آنها کنترل رفتارهای تکانه‌ای است؛ تماماً یادآور این جمله متخصص مشهور مغز و اعصاب ریچارد رستک می‌باشد که ناپختگی رفتارهای نوجوانان، به طور عالی بازتاب دهنده عدم تکامل مغز آنها است (Mostafapour, 2024).

در مورد ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی^۱، آن‌جا که مرتکب قادر به درک ماهیت جرم انجام شده و یا حرمت آن نبوده و یا در رشد و کمال عقل او شبهه‌ای ایجاد شود، بر اساس سن، قائل به درجه بندی مجازات‌های اطفال و نوجوانان شده است، قرینه‌ای بر پذیرش نهاد مسئولیت

۱. ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در جرایم موجب حد یا قصاص هرگاه افراد بالغ کمتر از هجده سال، ماهیت جرم انجام شده و یا حرمت آن را درک نکنند و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد با توجه به سن آنها به مجازات‌های پیش‌بینی شده در این فصل محکوم می‌شوند».

کاهش یافته در قانون است؛ به عبارت دیگر قانونگذار با رهگذر ماده ۹۱ و ملاک قراردادن آن «رشد کیفی» دوره کودکی را توسعه بخشیده است (Khajeh Nouri, 2017).

با توجه به قیده‌های «کمال عقل» و درک ماهیت جرم و حرمت عمل» در ماده ۹۱ ق.م.ا معلوم می‌شود شرط مسئولیت کیفی از نظر قانون گذار کمال عقل و رشد توان ادراکی و ارادی فرد است و نه سن او. از این دید اگر بخواهیم به «اماره سن» برای کشف و احراز این شرط توجه کنیم، باید سنی را ملاک عمل قرار دهیم که از لحاظ علمی و عرفی پذیرفتنی باشد. این در حالی است که در عرف امروزی جامعه ایران کمتر کسی فرد زیر سن ۱۸ سال را دارای عقل و درک کامل به شمار می‌آورد و همان طور که در سایر امور اجتماعی - حقوقی نیز قانون گذار این اماره را ملاک عمل قرار داده است. این رویکرد قانون گذار نشان از توجه به عرف عمومی دارد و این باور را تقویت می‌کند که افراد زیر سن ۱۸ سال توانایی و صلاحیت لازم برای بسیاری از امور اجتماعی - حقوقی را ندارند، با این وصف چگونه می‌توان پذیرفت که یک فرد زیر سن ۱۸ سال برای بیشتر فعالیت‌ها تعهد آور اجتماعی شایستگی لازم را ندارد ولی برای بار سنگین مسئولیت کیفی و مجازات از صلاحیت برخوردار است (Mansourabadi, 2022).

قانونگذار بیان داشته است که وجود یکی از سه حالت مندرج در ماده ۹۱ باعث می‌گردد که شخص بالغ کمتر از ۱۸ سال به مجازات حدی یا قصاص محکوم نشود بلکه به مجازات‌های مندرج در فصل دهم قانون مجازات اسلامی محکوم گردد، عدم درک ماهیت جرم انجام شده، عدم درک حرمت جرم انجام شده و وجود شبهه در رشد و کمال عقل مرتکب در میان این سه حالت، حالت سوم حائز اهمیت است و محل بحث و بررسی؛ چراکه دو حالت اول چیزی نیست جز تکرار جهل موضوعی و جهل حکمی که بر اساس قواعد کلی می‌تواند مانع مسئولیت باشد، پذیرش رشد و کمال عقل در ادبیات فقهی سابقه چندانی ندارد و تنها برخی فتاوی فقهای معاصر مستند این امر قرار گرفته است.^۱ به هر ترتیب قانونگذار به طور حکیمانه‌ای تلاش نموده تا در کنار رعایت ضوابط شرعی (مبتهی بر اصل ۴ قانون اساسی) در ماده ۹۱ ق.م.ا، بستر مناسبی برای طرح یافته‌های نوین جرم شناسی عصب در رابطه با بزهکاری نوجوانان پدید آورد. فحوای حکمی این ماده با توجه به آموزه‌های نوین دانش حقوق و جرم شناسی عصب شناختی، اقتضاء آن را دارد که بلوغ کیفی نوجوان را امری استثناء و مستلزم اثبات تلقی کنیم؛ نه اینکه خلاف آن را اصل گرفته و عدم رشد و کمال عقل کودک را نیازمند اثبات بدانیم. مجموع شاخص‌های رشد عقلی کودکان نشان می‌دهد که رشد کامل آناتومیک، فیزیولوژیک و شناختی مغز انسان تا دوره جوانی اصولاً محل تردید است. با نظر به اینکه ماده ۹۱ صرف وجود شبهه را رافع مسئولیت کیفی تام از کودک بالغ می‌داند، می‌توان ادعا کرد که برخلاف ظاهر این ماده، بلوغ کیفی کودک نسبت به جرم حدی یا قصاص امری استثناء می‌باشد در نتیجه دادرس باید اصل را قاعده درأ و شبهه در رشد و کمال عقل کودک بالغ بگذارد؛ مگر خلاف آن ثابت شود. منظور از اثبات رشد و کمال عقل نیز آن است که همه جوانب رشد عقلی، از طریق شواهد روان شناختی و عصب شناختی از دو جهت کاملاً محرز شود. اولاً اینکه چنین کودکی رشد جسمی و کارکردی طبیعی خود را تا حد کمال طی سر کرده است و ثانیاً از حیث شناختی نیز توانایی لازم در تشخیص جنایت از غیر آن را داشته باشد (Tahmasebi et al., 2024).

^۱ در بیانات آیت الله مکارم شیرازی آمده است «برای مجازات‌های کیفی نیز حدی از رشد لازم است» و این مورد که «برای شمول قوانین جزائی نسبت به نوجوانان کم سن و سال، لازم است حد نصاب رشد عقلی در زمینه مسائل جزائی احراز شود». همچنین آیت الله صافی گلپایگانی فرموده اند «رشد به معنای تشخیص حسن و قبح و نفع و ضرر به مقدار متعارف که بدون آن شخص را غیر معمولی می‌دانند معتبر است»، مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی بیان داشته اند: «ملازمه‌ای بین بلوغ و رشد وجود ندارد بلکه ممکن است کسی بالغ باشد ولی رشید نباشد و یا رشید باشد ولی بالغ نباشد» (برهانی و لطفعلی زاده، ۱۴۰۱: ۱۳۰).

بنابراین پیشرفت‌های علمی در حوزه جرم‌شناسی عصبی، اطلاعات جدید و قابل توجهی را درباره تأثیر عوامل عصبی و زیستی بر رفتارهای مجرمانه ارائه می‌دهد. این حوزه مطالعاتی، با بهره‌گیری از تکنیک‌های پیشرفته تصویربرداری مغزی و مطالعات روان‌شناختی، به بررسی نحوه تأثیرگذاری ساختارها و عملکردهای مغزی بر رفتارهای مجرمانه می‌پردازد. با توجه به این دستاوردها، تحلیل رشد کیفری از منظر جرم‌شناسی عصبی می‌تواند به فهم عمیق‌تر و جامع‌تری از عوامل مؤثر بر رفتارهای مجرمانه و تعیین مسئولیت کیفری کمک کند.

۲-۲. رویکرد رویه قضایی نسبت به رشد کیفری و جرم‌شناسی عصب

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۷ مورخ ۱۳۹۳/۰۹/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، بستر ارائه تفسیر منطقی و واقع‌گرایانه را در زمینه رشد کیفری فراهم کرده است. به موجب این رأی «محکومان به قصاص نفس که سن آنان در زمان ارتکاب جرم کمتر از هجده سال تمام بوده است، چنانچه مدعی شمول شرایط مقرر در ماده ۹۱ این قانون باشند به لحاظ این که تبدیل و تغییر مجازات به ترتیب مذکور ملاً تخفیف و تعیین کیفر مساعدتر به حال متهم به شمار می‌آید، می‌توانند بر اساس بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۷۸) درخواست اعاده دادرسی نمایند».

بر اساس گزارش آراء شعب دیوان کشور که منتهی به رأی وحدت رویه مزبور شده است دو تفسیر متفاوت از ماده ۹۱ ق.م.ا از شعب ۳۴ و ۳۵ دیوان شده است که رأی شعبه ۳۵ تفسیری کودک‌مدار و منطبق بر مصالح و منافع عالیه کودکان و نوجوانان می‌باشد. هیأت عمومی دیوان کشور رأی شعبه ۳۵ را با استدلال متقن خود پذیرفته است. در مفاد رأی شعبه ۳۵ به این نکته اشاره شده است که با توجه به این که ماده ۹۱ به قاضی دادگاه اطفال و نوجوانان این اختیار را داده است که با فرض عدم کمال عقل افراد کمتر از ۱۸ سال تمام خورشیدی مجازات قصاص را تبدیل به یکی از مجازات‌های تعزیری ماده ۸۹ ق.م.ا کند و این تفسیر به نفع متهمان مزبور است، مستند به بند «ب» ماده ۱۰ همان قانون، آرفاق امیز محسوب و عطف به ماسبق می‌شود. در نتیجه امکان اعاده دادرسی از حکم صادره قطعی قصاص مستند به بند ۷ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ وجود دارد.

این رأی به روشنی بر این معنا دلالت دارد که هر گاه سن مرتکب زیر ۱۸ سال است، دادگاه رسیدگی‌کننده مکلف است درباره کمال عقل، درک ماهیت جرم و یا درک حرمت عمل تحقیق و اظهار نظر نماید و فرع بر آن انشاء رأی کند. در این راستا، بعضی از شعب دیوان عالی کشور با همین استدلال رأی بدوی را نقض نموده‌اند. برای نمونه شعبه ۴ دیوان عالی کشور در پرونده‌ای به دلیل عدم توجه دادگاه بدوی به ادعای متهم به قتل عمدی که هنگام ارتکاب جرم ۱۷ سال داشته و عدم جلب نظریه پزشکی قانونی رأی بدوی را نقض و برای تکمیل تحقیقات و رسیدگی به دادگاه صادرکننده رأی بازگردانده است.^۱ در پرونده دیگری شعبه ۳۶ دیوان عالی کشور در پرونده‌ای به دلیل عدم توجه دادگاه بدوی به ادعای متهم به قتل عمدی که هنگام ارتکاب جرم کمتر از ۱۸ سال سن داشته و عدم جلب نظریه پزشکی قانونی با تجویز اعاده دادرسی پرونده را برای رسیدگی به شعبه هم عرض ارجاع نموده است.^۲ این آرا بر این دلالت دارند که در چنین مواردی فرض

۱. به موجب دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۰۰۲ مورخ ۱۳۹۳/۰۱/۲۳ شعبه مزبور: «...از آن جا که نامبرده مرتکب قتل عمد گردیده و در زمان ارتکاب دارای ۱۷ سال تمام شمسی بوده بنا بر ماده ۹۱ ق.م.ا و تبصره آن تحقیقات ناقص بوده و به دادگاه صادرکننده رأی منقوض انجام تحقیقات محول میگردد تا بدو بررسی‌های لازم در جهت تشخیص رشد و کمال عقل مرتکب انجام و پس از احراز مراتب از طریق پزشکی قانونی یا هر طریق دیگر ممکن صدور حکم قانونی بر اساس نتایج حاصله اقدام نماید.

۲. به موجب دادنامه شماره ۸۹۰۹۹۸۴۴۳۰۵۰۱۰۲۴ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۱۸ شعبه مزبور درخواست اعاده دادرسی آقای ر.ر. نسبت به دادنامه فوق‌الذکر در خصوص محکومیت وی به قصاص نفس به لحاظ ارتکاب قتل عمدی مرحوم ی. الف ۸۵ ساله در تاریخ ۱۳۸۹/۱۲/۹ که محکوم علیه کمتر از ۱۷ سال سن داشته قابل پذیرش است. زیرا علی‌رغم دفاعیات و کیل وی مبنی بر ادعای عدم رشد و کمال عقلی موکلش و درخواست معرفی او به پزشکی قانونی به استناد ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به شرح لوایح مضبوط در صفحات ۲۴۴ تا ۲۴۶ پرونده و ۲۷۱ تا ۲۷۳ و ۲۹۹ تا ۳۰۱ آن و تقاضای جلب نظر پزشک قانونی (ص ۳۰۱) دادگاه بدون کسب نظر مرجع مذکور با این استدلال که

بر عدم رشد است و رشد مرتکب باید احراز شود و بدون احراز رشد، دادگاه نمی‌تواند رأی بر محکومیت به قصاص صادر کند (Mansourabadi, 2022).

بنابراین دستاوردهای نوین جرم‌شناسی عصب روانی ثابت می‌کند که تکامل مغز انسان و پختگی رفتاری فرایند نسبتاً طولانی را می‌طلبد که گاهی مدت آن فراتر از دوره نوجوانی است. در واقع، به نظر می‌رسد به رغم آن که نوجوان شرایط مسئولیت کیفری (ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) را داراست اما بر مبنای ماده ۹۱ قانون مذکور صرف توان اندیشیدن به معنای رفتارهای فکورانه نیست. احراز رشد کیفری مبتنی بر جرم‌شناسی عصب می‌تواند به درک بهتری از توانایی‌های شناختی و عاطفی افراد برای پاسخگویی به اعمال مجرمانه خود منجر شود. با استفاده از تکنیک‌های پیشرفته تصویربرداری مغزی، آزمون‌های روان‌شناسی عصبی و تحلیل‌های ژنتیکی، می‌توان اطلاعات دقیق‌تری درباره رشد و توسعه عصبی افراد به دست آورد و این اطلاعات را در نظام حقوق کیفری به کار گرفت تا عدالت به طور کامل‌تری اجرا شود.

بنابراین احراز رشد کیفری مبتنی بر آموزه‌های جرم‌شناسی عصب یک رویکرد نوین و علمی است که می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های قضایی عادلانه‌تر و مؤثرتر منجر شود. با استفاده از یافته‌های علوم عصبی و روان‌شناسی، می‌توان به درک بهتری از رفتارهای مجرمانه و عوامل مؤثر بر آن‌ها دست یافت و بدین ترتیب، نظام‌های حقوقی را به سمت کارآمدتر شدن سوق داد. این رویکرد نه تنها به عدالت کیفری کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به پیشگیری از جرم و بازتوانی مجرمان نیز یاری رساند.

نتیجه‌گیری

در بررسی دستاوردهای آموزه‌های جرم‌شناسی بر مسئولیت کیفری، مکتب زمیولوژی و جرم‌شناسی عصب هر کدام به نحوی توانسته‌اند به توسعه و تعمیق درک ما از جرم و مجرم کمک کنند. این دو رویکرد، با نگاهی چندوجهی و بین‌رشته‌ای، دیدگاه‌های نوینی را در زمینه مسئولیت کیفری مطرح کرده‌اند که به مراتب فراتر از تحلیل‌های سنتی و حقوقی محض است.

از منظر رویکرد زمیولوژی، هرچند در ارتکاب جرایم ویژگی‌های فردی و شخصی دخیل است، ولی نباید از ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه غافل شد؛ زیرا تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در شکل‌گیری رفتارهای افراد و نوع انتخاب‌های آن‌ها تأثیر می‌گذارند. آسیب‌های متعددی وجود دارد که ممکن است از منظر قانون جرم‌انگاری نشود و عاملان چنین آسیب‌هایی غالباً دولت‌ها و شرکت‌ها هستند که خود قانون را تعریف و تعیین کرده و مجالی برای مسئولیت کیفری خویش باقی نمی‌گذارند. این آسیب‌ها غالباً قربانیان بیشتری نسبت به بزه‌دیدگان جرایم دارند و علاوه بر آن، شدت صدمه بیشتری نیز خواهند داشت. به عبارتی مکتب زمیولوژی با تأکید بر تأمین عدالت اجتماعی، به دنبال خروج از گفتمان «جرم» و رفتن به سمت نظریه‌ای است که مطالعه آسیب‌های جدی ناشی از تصمیمات سیاسی و اجتماعی که در قوانین جرم‌انگاری نشده‌اند را در برگیرد.

از سوی دیگر، جرم‌شناسی عصب با بررسی تأثیرات زیستی و عصبی بر رفتارهای مجرمانه، به ما یادآور می‌شود که برخی از تمایلات و رفتارهای مجرمانه ممکن است ریشه در ساختارهای مغزی و ژنتیکی داشته باشند. این رویکرد، ضرورت توجه به مداخلات پیرا حقوقی در

برای دادگاه از جهت رشد و کمال عقل منہم شبهه‌ای ایجاد نگردیده است رأی به قصاص نفس صادر کرده و شعبه محترم هفتم دیوان عالی کشور نیز رأی صادره را تأیید کرده است در حالیکه دفاع موثر و کیل محکوم علیه بررسی نشده است. لذا مستنداً به بند ج ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک با تجویز اعاده دادرسی از این حیث رسیدگی مجدد به شعبه هم عرض کیفری (۱) ارجاع و محول می‌گردد.

کنار مداخلات حقوقی را برجسته می‌کند و به اهمیت شناخت علمی از فرآیندهای عصبی و زیستی در تعیین مسئولیت کیفری اشاره دارد. ترکیب این دو رویکرد، نشان می‌دهد که برای رسیدن به یک نظام عدالت کیفری جامع و مؤثر، باید به ترکیبی از عوامل اجتماعی، زیستی و عصبی توجه کرد. در پایان نتایج این پژوهش با پژوهش‌های پیشین (Hosseini & Mostafapour, 2017; Niazipour, 2015; Pateft, 2022) نیز هم‌سو و منطبق بوده است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The intersection of criminological theories and criminal responsibility has sparked significant academic interest, particularly with the rise of interdisciplinary approaches such as Zemiology and Neurocriminology. These fields offer novel perspectives that challenge traditional views of crime and responsibility, emphasizing broader social harms and biological influences on behavior. Zemiology, derived from the Greek word *zemia* meaning harm, extends the focus of criminology beyond the legal definition of crime to encompass serious social harms resulting from political and social decisions. This approach critiques the limitations of traditional criminology, which is often confined to legally defined crimes, ignoring significant harms that may not be classified as crimes but have profound social impacts. Zemiology advocates for holding states and powerful institutions accountable for such harms, which can include environmental damage, economic exploitation, and systemic inequality (Karamati Moaz, 2024). By redefining harm and expanding the scope of criminology, Zemiology calls for a shift in how society perceives and addresses these issues, suggesting that criminal responsibility should not be limited to individual actions but also encompass collective and institutional behaviors.

On the other hand, Neurocriminology examines the biological and neurological factors that influence criminal behavior. This field emphasizes the importance of understanding the brain's role in shaping behavior, particularly in relation to criminal acts. Neurocriminology integrates insights from neuroscience into criminological theory, proposing that factors such as brain structure, genetic predispositions, and neurochemical imbalances can significantly affect an individual's propensity for criminal behavior (Berryessa & Raine, 2017). This approach highlights the need for criminal justice systems to consider these biological factors when determining criminal responsibility, particularly in cases involving juveniles or individuals with neurological impairments.

The convergence of Zemiology and Neurocriminology presents a more holistic framework for understanding criminal responsibility. While Zemiology broadens the definition of harm and challenges the traditional focus on legally defined crimes, Neurocriminology offers a scientific basis for understanding individual differences in criminal behavior. Together, these approaches suggest that criminal responsibility should be viewed not only through the lens of legal culpability but also with an understanding of the broader social and biological contexts in which crime occurs.

One of the significant contributions of Zemiology to criminal responsibility is its challenge to the traditional notion of individual culpability. Zemiologists argue that by focusing solely on individual actions, the criminal justice system overlooks the systemic and structural factors that contribute to criminal behavior. For example, state policies that lead to economic deprivation or environmental degradation can create conditions that foster crime, yet these harms are often not addressed by traditional criminal law (Bouk Lee & Kotze, 2022). Zemiology calls for a reevaluation of what constitutes criminal behavior, advocating for the inclusion of state and corporate actions in the scope of criminal responsibility.

Neurocriminology, in contrast, focuses on the individual but from a different angle. By examining the neurological underpinnings of behavior, Neurocriminology provides a basis for understanding why certain individuals may be more prone to criminal behavior than others. This perspective is particularly relevant in the context of juvenile justice, where the brain's development is still ongoing, and traditional notions of culpability may not fully apply (Mostafapour, 2024). For instance, Article 91 of the Islamic Penal Code in Iran, which allows for the consideration of criminal maturity in sentencing, aligns with the principles of Neurocriminology by acknowledging that not all individuals possess the same level of moral and cognitive development at the same age.

The implications of integrating these criminological teachings into legal practice are profound. Zemiology's emphasis on social justice and accountability suggests that legal systems should expand their focus to include the prevention of social harms and the prosecution of those responsible for systemic abuses. This could involve the development of new legal frameworks that address corporate and state crimes more effectively. Meanwhile, Neurocriminology advocates for a more nuanced approach to criminal responsibility, one that takes into account the biological and neurological factors that may influence behavior. This could lead to more tailored and rehabilitative sentencing practices, particularly for individuals with neurological impairments or those in the juvenile justice system.

In conclusion, the teachings of Zemiology and Neurocriminology offer valuable insights into the nature of criminal responsibility. Zemiology challenges traditional legal definitions of crime and calls for greater accountability for social harms, while Neurocriminology provides a scientific basis for understanding individual differences in criminal behavior. Together, these approaches advocate for a more comprehensive and just legal system that recognizes the complex interplay of social, biological, and legal factors in shaping criminal behavior. The integration of these teachings into legal practice could lead to significant reforms in how criminal responsibility is understood and enforced, promoting a more equitable approach to justice.

References

- Berryessa, C. M., & Raine, A. (2017). Neurocriminology. In A. Brisman, E. Carrabine, & N. South (Eds.), *Routledge Companion to Criminological Theory and Concepts*. Routledge.
- Bouk Lee, A., & Kotze, J. (2022). *Zemiology*. Mizan Legal Foundation.
- Gholami, H. (2020). *An Introduction to Social Pathology*. NAJA Research Institute for Law Enforcement Sciences and Social Studies.
- Hosseini, S. M., & Mostafapour, M. (2017). "Neurocriminology": A New Approach in Analyzing Violent Crimes of Children and Adolescents (Emphasizing the Age-Crime Curve). *Quarterly Journal of Criminal Law Research*(19).
- Karamati Moaz, H. (2024). *Criminology (Presenting New Topics in Criminological Science)*. Sahami Company Publishing.
- Khajeh Nouri, Y. (2017). *Globalization of Juvenile Criminal Law*. Mizan Legal Foundation.
- Mahmoudi Janki, F., & Yazdanshenas, S. A. (2023). Absolute Criminal Responsibility in Drug Crimes in Iranian Criminal Law with a Look at the Legal System of England. *Journal of Legal Excellence*, 14(3).

- Mansourabadi, A. (2022). Criminal Responsibility and the Dual Criteria of Maturity and Growth. In E. First (Ed.), *Dynamic Criminal Law, Collection of Articles in Honor of Dr. Ardebili*. Mizan Legal Foundation.
- Mansourabadi, A. (2023). *General Penal Law 2*. Mizan Legal Foundation.
- Mirkhalili, S. M. (2023). *Criminology*. Institute of Seminary and University.
- Moazen Zadegan, H. (2016). Comparative Study of Criminal Maturity Equality of Girls and Boys in International Children's Rights Documents and Iran. In E. First (Ed.), *Comparative Criminal Sciences in Light of International Cooperation, Collection of Articles*. Mizan Legal Foundation.
- Mostafapour, M. (2024). *Criminology of Juvenile Criminal Law*. Mizan Legal Foundation.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2011). From Children's Rights to the Right of Children's Rights, Introduction to the Pathology of Children's Rights in Iran. In E. First (Ed.), *Ghahfarrokhi, S., & Zeinali, A.* Mizan Legal Foundation.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2022). Criminology at the Beginning of the Third Millennium. In E. Sixth (Ed.), *Encyclopedia of Criminology*. Ganj-e-Danesh Publications.
- Niazpour, A. H. (2015). Legalization of Criminological Findings in the First Book of the Islamic Penal Code 2013. *Legal Research, 18*(72).
- Pateft, A. (2022). Growth and Maturity of a Child's Mind in Light of Neurocriminal Law; with a Look at American Judicial Practices. *Criminal Law Research, 10*(39).
- Raijian Asli, M. (2023). *Criminology: Content and Evolution; From Past to Present*. Contemporary View Publications.
- Shams Natari, M. I., & Shahriari, B. (2015). The Criminological Nature of Risky Behaviors in the Emerging School of Zemiology. *Hazard Knowledge Quarterly, 2*(3).
- Tahmasebi, J., Pateft, A., & Zamani Babagheri, Z. (2024). *Criminal Growth in Article 91 of the Islamic Penal Code (Examining Legal, Psychological, and Neurological Dimensions and Guidelines for Its Determination)*. Judiciary Printing and Publishing Center.
- Tan, G. (2011). Structuration Theory and Wrongful Imprisonment: From 'Victimhood' to 'Survivorship'? *Critical Criminology, 19*(3), 175-196. <https://doi.org/10.1007/s10612-010-9111-y>